

بحran هویت جوان ایرانی؛ مهر فراموش شده

Iranian Youth Identity Crisis; The Forgotten Compassion

امیرحسین شمسی اردکانی
دانشجوی کارشناسی فیزیوتراپی دانشگاه علوم پزشکی تهران
amir.shmoos@gmail.com

چکیده

چند صباحی است که فصل سرد بحران هویت بر کارآمدی و توانمندی جوان ایرانی سایه افکنده و خانواده و جامعه هم در حل این بحران ناتوان هستند. ولی آیا راه حل این بحران نباید از خود جوان و درون او نشأت بگیرد؟ قرن‌هاست که فرهنگ ایرانی با کلماتی چون مهر و عشق عجین شده و این همان راهی است که شاعران و بزرگانمان، ما را به آن راهنمایی کرده‌اند و به نظر می‌آید که راه حل این بحران هم از جاده مهر می‌گذرد. اما ابتدا باید آن مهر را به یاد بیاوریم، آن گوهر خالص و ناب را، سپس پذیرای مهر دیگران باشیم تا در نهایت خودمان مهر ورزیدن را آغاز کنیم و به جایگاهی برسیم که لیاقت‌ش را داریم، چنانچه حافظ می‌فرماید:

تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

کمتر از ذره نهای پست مشو مهر بورز

كلمات کلیدی: مهر، هویت، الگو، فرهنگ، جوان ایرانی

من که هستم؟

افتاده بودم و بیشتر می‌خواستم مثل غربی‌ها باشم که احساس می‌کردم خود واقعی ام را گم کرده‌ام.

کلمه رمز

به نظر من اصالت و حکمت دو رکن اصلی فرهنگ ایرانی هستند؛ ولی در غرب احساس می‌کردم که از این ارکان فرهنگی به دور افتاده‌ام و به جز خاطره‌ای از آن‌ها برایم باقی نمانده است. البته بیشتر از هر زمان دیگری هم مشتاق یادگیری و تجربه حکمت و اصالت فرهنگ ایرانی بودم ولی این‌بار نه به عنوان یک ایرانی؛ بلکه یک جهانگرد جوان. برگشتم و با کلمه رمز هم برگشتم! باید اعتراف کنم که شاید تا چند وقت پیش هم درست متوجه مفهوم و کاربرد این کلمه نشده بودم، حتی صادقانه بگوییم مدتی طول کشید تا بتوانم معادل فارسی مناسبی که به خوبی معنای انگلیسی این کلمه را بیان کند پیدا کنم: compassion یا همدلی، که خیلی در منابع بودیسم و به خصوص در کلام دلالی لاما یافت می‌شود،

کلمه رمز من بود.

شما خواننده داستانی هستید که سالیان درازی است در حال نوشتن و خواندن آن هستم. از ابتدا احساس می‌کردم چیزهایی هستند که آن‌ها را درست نمی‌فهمم و یا آن‌ها را اشتباه می‌فهمم، اما دقیقاً نمی‌دانستم کجا کار من یا اطرافیانم غلط است، حتی موقعی هم که متوجه عدم هماهنگی در افکار و رفتار دیگران می‌شدم انگار کلام کافی برای بازگو کردن آن چه می‌دانستم را نداشتم. تا اینکه برای زندگی و ادامه تحصیل به کانادا رفتم، آن هم به تنهایی. در کانادا توانستم از یکی از بهترین دبیرستان‌ها فارغ‌التحصیل و وارد یکی از رشته‌های خیلی خوب دانشگاه بشوم ولی همینطور که بیشتر پیش می‌رفتم، یک خلاء و کمبود در من عمیق و عمیق@تر می‌شد. اواخر کلاس ۱۲ بود که خیلی عمیق به هویت خودم فکر می‌کردم، من به عنوان پسری که از مادر و پدر ایرانی زاده شده، که هستم؟ و واقعاً به کجا تعلق دارم؟ البته همه پرسش‌هاییم در مورد خودم نبود، می‌خواستم بدانم که ایرانی کیست و ایران کجا این دنیای مدرن قرار می‌گیرد؟ از طرفی بچهتر که بودم به خودم قول داده بودم که جان و تم فدای ایران باشد، اما حالا آنقدر خوب در فرهنگ غربی جا

بحran هویت نتیجه عدم انطباق آموزه‌ها و واقعیات

غرب و فرهنگ غربی. جالب اینجاست که برخلاف یک غرور بسیار بزرگ و ریشه‌دار، احساس کمبود و ضعف بسیار جدی و عمیقی در برابر غربی‌ها داریم که در بسیاری از موارد به دلیل همین کمبودهای خواهیم شبه آن‌ها باشیم، بدون اینکه درست درکشان کرده باشیم. منعی درباره استفاده از محصولات و تولیدات غربی وجود ندارد ولی آیا ما واقعاً متوجه کاربرد درست و بهینه این ابزار هستیم؟ در نهایت همین فهم غلط و مقایسه خودمان با کشورهای دیگر در عرصه‌های متفاوت است که باعث می‌شود انتظارات غلطی هم در مورد زندگی و نیازهایمان داشته باشیم و هرچه این شکاف میان درک واقعیت‌های دنیا و زندگی ما بیشتر می‌شود، احساس عدم رضایت هم بیشتر می‌شود و اینجاست که در جوامع مختلف نیاز به یک الگوی کاربردی بیشتر می‌شود. انسانی که توانسته باشد با درک صحیح نیازهای جامعه، نمونه خوبی برای زندگی در جامعه و جهان باشد و همچنین بتواند به عنوان یک دروازه، واسطه‌ای میان جهان بزرگ‌تر و دیگر اعضای جامعه برای کمک به درک بهتر زندگی و مسائل روز ایشان باشد.

این بار از نو متولد شویم

یکی دیگر از مشکلاتی که خیلی جدی بر این بحران هویت تأثیرگذار بوده، شایعه‌ها و دروغ‌هایی است که خیلی راحت در سطح جامعه پخش می‌شوند و چون نظام آموزشی کارآمدی هم نبوده که تفکر نقادانه، استدلال، استنتاج و تصمیم‌گیری مبتنی بر منطق و واقعیت را آموزش بددهد مردم هم خیلی راحت‌تر این دروغ‌ها را باور می‌کنند. حالا تصور کنید ملتی را که می‌خواهد نسل آینده‌اش را برای اینکه بتواند در سطح جهان حرفی برای گفتن داشته باشد پرورش بددهد. آیا مرد یا زن جوانی که جهان‌بینی درستی ندارد می‌تواند از اصالت و حکمت فرهنگ جهانی بهره ببرد؟ نخیر! او حتی از فهم و درک فرهنگ خودش هم عاجز خواهد بود؛ چراکه فرهنگ ایرانی در کنار هزاران فرهنگ دیگر است که معنا و زیبایی پیدا می‌کند. شاید زمان آن رسیده که دانسته‌های تاریخ مصرف گذشته‌مان را دور بیاندازیم و آن‌ها را با دانسته‌های جدیدی که با دنیا مدرن و این عصر جدید هماهنگ هستند جایگزین کنیم و این

برگشتن من همراه با عشق، نفرت و پرسش‌های فراوان و اشتیاق زیاد برای آموختن بود. از دور، انگار که ایران همه چیز داشت ولی اینجا که هستیم یک بی‌قراری و عدم رضایت عمیق روی سرمان سایه انداخته. چرا؟ بسیاری از موقع که شرایط زندگی در ایران را با کانادا مقایسه می‌کنم، خیلی از ابزار و وسایل زندگی برایمان فراهم است ولی دل خوشمان کجاست؟ چشم‌هایی که به سیاهی‌ها دوخته‌ایم و کمتر پیش می‌آید که واقعیات و الطاف خداوند را ببینیم. بعد از تقریباً یک سال از برگشتنم و شروع دانشگاه، بیشتر و بیشتر متوجه ریشه‌دار بودن این بحران هویت در جوان‌ها و در بسیاری از بزرگسالان نیز شدم، یک بیماری خطرناک که از علائم آن کمبود انگیزه و امید برای ساختن یک زندگی معنادار است. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم دنیا در حال حرکت است و ما اگر توانایی وفق پذیری نداشته باشیم بسیار زود عقب خواهیم ماند. بخشی از این بحران هویت هم به نظر من عدم انطباق ارزش‌ها و مفاهیمی که در خانواده ایرانی درباره سبک زندگی در عصر جدید ارائه می‌شود با مبانی واقعی مدرنیته است؛ یعنی عدم تطابق رفتارها و انتظارات ما که از یک عدم شناخت درست و سالم نشأت می‌گیرد و آن وقت در جریان کسب استقلال فکری که بسیاری از مواقع هم این استقلال به خوبی صورت نمی‌گیرد، جوان ما بی‌سرنخ است؛ چون بسیاری از مهارت‌هایی که در خانواده یادگرفته جوابگوی نیازهای زندگی‌اش در دنیای مدرن نیستند. جوانی که به ظاهر آمیزه‌ای از غرب و شرق است اما در درون بسیار آشفته و بی‌سرنخ است و این حالت در طول زمان تبدیل به عدم امنیت اجتماعی و احساس عدم اطمینان می‌شود. ولی باید به یاد داشت که این آسیب‌های اجتماعی و بحران‌های هویت در هر ملتی به طرز خاصی و با توجه به هویت فرهنگی و تاریخی آن کشور ظهور می‌کند و مختص ایران هم نیست.

زیرساخت‌های با کفایت برای درک و توسعه

خیلی از مفاهیمی که وارد کشور ما می‌شوند به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب اجتماعی و فرهنگی، اشتباه درک می‌شوند و آنگاه این ابزار و مفاهیم به درستی در زندگیمان به کار برده نمی‌شوند و این است قدم اول برای فهم غلط

هستی را عمیق‌تر کند و جهان‌بینی او را گسترش دهد. البته باید نگاه‌مان به این منابع یک نگاه عاشقانه و خالصانه باشد تا به مغز مفاهیم‌شان پی ببریم؛ یعنی درست بخوانیم، درست تفسیر کنیم و درست بفهمیم و امید است که هدیه این فهم درست، یکپارچگی هویت و احساس تعلق به یک جامعه سالم و در کنار آن ترکیب این‌ها با جهان‌بینی درست، باعث شناخت بهتر هویت معنوی بشری انسان فرامرزی خواهد بود که به نظر من مقصود تمام شاعران و بزرگان ما نیز بوده است.

هر چیز که در جستن آنی، آنی

البته به یاد داشته باشیم که ما خواهاران و برادران اصلتاً ایرانی بسیاری داریم که در کشورهای دیگر زاده و بزرگ شده‌اند که اغلب اوقات بیشتر از جوانان ایرانی داخل ایران با این بحران هویت درگیرند؛ چون از طرفی مادر و پدرشان همیشه از یک ایران باشکوه برایشان صحبت کرده‌اند ولی متسافانه آنچه از ایران و مسائل سیاسی ما در سطح جهان نشر داده می‌شود همیشه آنچنان غرور آمیز نیست و این شرایط برای جوان، فراتر از یک بحران هویتی است. شاید یک فرسایش هویتی که بسیار هم دردنگ است!

قصدم از نوشتتن پیچیدن نسخه درمانی برای کسی نبود و عملأً امکان‌پذیر هم نیست؛ چراکه جواب این بحران، آن حلقة گم شده و آن پل دقیقاً تویی هستی که این مطلب را می‌خوانی. جواب این بحران مهر توتست که به آن شکل خاص تو قرار است جهان را زیباتر کند و برای تجلی نبوغ و مهرت باید اول مهر دیگران را پذیرا باشی و سپس صدای مهر درونت را بشنوی. یعنی همین الان از هرچه فکر می‌کنی و یا می‌دانی یک قدم عقب بیایی. سکوت کنی و تجربه یک لحظه آرامش. آنگاه به یاد بیاور که وارت چه گنجینه‌های عظیمی از مهر و عشق و آگاهی هستی و آن موقع می‌فهمی که چطور باید مهرت را متجلی کنی و یادت باشد آن چیز که در جستن آنی، آنی. یعنی هر کدام از ما یک الگو برای ایران و جهانی بهتر. به یاد داشته باشیم که کشف هویت ملی نهایت کار ما نیست و این تنها دریچه‌ای است برای کشف هویت معنوی و الهی ما.

یعنی ما نیاز به یک پل داریم تا میان فرهنگ دیروز و نیازهای واقعی امروزمان ارتباط برقرار کنیم و یک زندگی متعادل داشته باشیم. در غیر این صورت اشخاص افراطی بی‌سربخی هستیم؛ یا در سمت مدرنیتۀ افراطی این طیف یا سنت‌گرایی افراطی که بدون اینکه بدانیم واقعاً داریم چه کار می‌کنیم باعث پس رفت خودمان و جامعه‌مان می‌شویم. برای این کار ابتدا باید تمام قضاوت‌ها و کج فهمی‌ها را کنار بگذاریم و به یاد داشته باشیم که اگر خودمان پنجه‌جديدة برای خودمان باز نکنیم کسی به داد ما نخواهد رسید. ما باید فرهنگمان را، ارزش‌هاییمان را و بینشمان را دوباره تعریف کنیم؛ بشری از خشم و ترسمان، انسان ایرانی را دوباره متولد کنیم؛ بشری که بتواند در ارتقاء سطح زندگی در سطح جهان مفید باشد.

ای مهر من، ای جان من، با من بیا

برای من یکی از زیباترین و پرمumentرین کلمات فارسی، کلمه مهربان است. ریشه این کلمه مهر است. اگرچه مهر را به عنوان معادل compassion در فرهنگ لغات پیدا نمی‌کنید اما به نظر من می‌تواند معادل خوبی برای معنای عمیق‌تر این کلمه باشد. مهر با کلمات صدق و خلوص هم همنوشت و مهر یعنی خورشید و خورشید یعنی گرما، عشق، آتش، سوختن و تولد، و این‌ها دقیقاً خصیصه‌های یک جوان ایرانی هستند: گرما، عشق، صدق و خلوص و الان زمان آن رسیده است که جوانان ایرانی با هر اعتقاد و تفکری دست به دست هم دهنند و شعله‌هایشان را با هم یکی کنند و این شعله‌ها باید فراگیرتر هم بشوند؛ یعنی ما ایرانیان در سراسر دنیا با هر بیشه و پیشنهادی دست یکدیگر را بگیریم، همدیگر را بیذیریم و با هم یک ملت منسجم تشکیل بدهیم و گوهر وجودمان، گوهر ایرانی بودن، را کشف و متجلی کنیم. من فکر می‌کنم که همین مهر فراموش شده کلید حل بحران هویت ما باشد. جالب است بدانید از دیگر معانی مهر در فارسی باستان، پیمان است که در واقع پیمان فراموش شده ما همان مهر ورزیدن ما و ترویج آن در سطح خانواده، جامعه، جهان و مهم‌تر از آن خود شخص است. خوشبختانه منابع بی‌نظیری از عشق و معرفت در دسترس جوانان ایرانی است؛ برای مثال اشعار حافظ و فردوسی که می‌تواند فهم و درک جوان ایرانی از جهان